

من می خواهم به دنبال خدا باشم، اما چطور می توانم این کار کنم؟

انجیل لقا فصل 1 ایه 39-56



در آن روزها مریم عازم سفر شد و باشتاب به شهری واقع در کوهستان یهودیه رفت 40. او به خانه زکریا وارد شد و به الیزابت سلام کرد 41. وقتی الیزابت سلام مریم را شنید، بچه در رحمش تکان خورد. الیزابت از روح القدس پر شد 42 و با صدای بلند گفت: «تو در بین زنها مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو 43. من کیستم که مادر خداوندم به دیدنم بیاید؟ 44 همین که سلام تو به گوش من رسید، بچه از شادی در رحم من تکان خورد 45. خوشا به حال آن زنی که باور می کند که وعده خداوند برای او به انجام خواهد رسید 46.» مریم گفت: «جان من خداوند را

می ستاید 47 و روح من در نجات دهنده من، خدا، شادی می کند، 48 چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است. از این پس همه نسلها مرا خوشبخت خواهند خواند، 49 زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده است. نام او مقدس است 50. رحمت او پشت در پشت برای کسانی است که از او می ترسند 51. دست خداوند با قدرت کار کرده است، متکبران را با خیالات دلشان تارومار کرده 52 و زورمندان را از تختهایشان به زیر افکنده و فروتنان را سر بلند کرده است 53. گرسنگان را با چیزهای نیکو سیر نموده و ثروتمندان را تهی دست روانه کرده است 54. به خاطر محبت پدیدار خود، از بنده خود اسرائیل حمایت کرده است، 55 همان طور که به اجداد ما یعنی به ابراهیم و به فرزندان او تا به ابد وعده داد 56.» مریم در حدود سه ماه نزد الیزابت ماند و بعد به منزل خود بازگشت 57. وقت زایمان الیزابت فرا رسید و پسری به دنیا آورد 58. وقتی همسایگان و خویشاوندان او باخبر شدند که خداوند چه لطف بزرگی در حق او کرده است مانند او شاد و خوشحال شدند.

در ساعته دو صبح در مقابل بازار کریسمس لایپزیگ اتفاق مسخره ی افتاد. مردی روی کفپوش خیابان دایما در اطراف یک چراغ خیابان می خزید. معلوم بود که او بیش از حد مست است. شخصی دیگری آمد و از کسی که در اطراف لامپ می خزید، پرسید " شما دنبال چه چیزی می گردید؟". مردی که مست بود پاسخ داد: " دنبال کلید خانهم می گردم." " اگر آن را پیدا نکنم، نمی توانم به خانه بروم! " رهگذار از مرد مست پرسید " آیا کلید را در پیش لامپ گم کرده؟ " آن مرد پاسخ داد: " نه، من آن را خیلی دورتر از دست دادم. به نظرم آن را در پارک گم کردم. " " پس چرا اینجا به دنبالش می گردید؟ " رهگذار با تعجب گفت. " برای این که نور بیشتری در اینجا وجود دارد،" این مرد مست یک اشتباه بسیار مهم انجام داد. او مشغول به جستجو بود، اما در جای که اشتباه جستجو می کرد. در مورد جستجوی خداوند انسان همین اشتباه را می کند. وقتی ما به دنبال خدا هستیم، می خواهیم با تفکرمان او را پیدا کنیم، در حقیقت این حماقت انسان است که می خواهد با قدرت و تفکر خودش خدا را بیابد. ما باید همه ی اینها را کنار بگذاریم.

در دستان مریم، ما با تحسین و تعجب، می بینیم که خدا کاملا از آنچه ما فکر می کنیم متفاوت است. ما امروز از وقوع یک رخداد خارق العاده ای کاملا هیجان زده می شویم. برای اینکه، کسی برای ما معرفی می شود که جرات زیادی برای برانگیخته شدن ایمان اش به خرج داده است. ما با مریم، مادر عیسی آشنا می شویم. مریم با شناخت کاملی که از خدا داشت، از انتخاب خود جلوی پروردگارش تواضع می نماید. او با همه سعی و دانش خود تلاش دارد تا رابطه این موضوع را با خود دریابد، رابطه ای که از نظر دید انسانی متفاوت می باشد که چطور می تواند خدا در رحم او قرار گیرد؟ و یا این پرسش از زبان خودش؛ که چطور امکان دارد خدا در وجود من سکنا گزیند؟

این قسمت از داستان زندگی مریم اما هم مختص به سرنوشت کلیساها است. و هم برای تک تک مسیحیان نیز صدق می نماید. رویدادی که برای مریم رقم خورده است در یک زمان نه چندان دور برای تمام کلیساها و مسیحیان اتفاق خواهد افتاد. بله، خدا در کلیسا و حتی در ما ساکن می شود. بخاطر اینکه ما هر دفعه خون و جسم او را دریافت می کنیم و او در ما باقی خواهد ماند. به همین دلیل ما امروز با دقت تمام به کارها و عکس العمل های مریم در مقابل خدا توجه می کنیم تا بتوانیم مطالب مفیدی را از او بهره بگیریم.

داستان مادر عیسی بدین شرح می باشد: در ابتدا فرشته خدا جبرائیل بر او ظاهر می گردد و به او مژده به دنیا آوردن پسر خدا را می دهد. و بعد از آن مریم را ترک می کند و مریم دوباره به زندگی عادی خود می پردازد. ولی زندگی مریم بسیار ساخته بود، و دیگر آن روزها یک زندگی معمولی برای مریم نبود. او با یک حالت غیر معمول در زندگی خود مواجه خواهد شد. چراکه او اکنون یک زن حامله است و باید با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم کند. حال با این تفاسیر چه چیزی بایستی در ذهن او گذشته باشد؟ اگر از دید ما مسیحیان امروزی بخواهیم

به این مسئله بنگریم ، او خودش را در اسرع وقت روبه راه می کند و مثل ادم های معمولی رفتار می نماید. ولی حامله بودن او برایش خیلی مشکلات و ترس به بار می آورد و فکرهای متعدد دلهره به ذهن او خطور می کند ؛ حال چه به سر زندگی او خواهد آمد؟ و یا سرنوشت آن بچه در رحم او چه می شود؟ و یا چگونه او باید این مسئله را به دیگران توضیح بدهد؟ آیا او می تواند به همین سادگی بگوید که من اکنون یک زن باردار هستم و از یک دختر بکره بچه ای به دنیا خواهد آمد و همه چیز به خوبی و خوشی پایان یابد؟ نه ، این موضوع برای مریم به همین راحتی ها که ما تصور می کنیم ، نبود. زندگی عیسی ادامه پیدا می کند تا زمانی که بر روی صلیب رفته و ما را بر روی زمین ترک می کند. در این داستان ، مریم یک نمادی از کلیسا را برای ما تداعی می نماید. بله ، کلیسا و یا بهتر بگوییم اجتماع مسیحیان ، عیسی مسیح پسر خدا را در خودش دارد ولی این امر تا به امروز همانگونه که مریم عیسی را در رحم داشت ، برای خیلی ها قابل رویت نمی باشد. مریم برای ما همان شخصیت متمایزی را دارد که او نمی تواند به این پی ببرد که خدا او را در چه راهی قرار می دهد. ما مسیحیان امروز می توانیم این را بگوییم که عیسی در ما زندگی می کند همان موضوعی که در آن زمان برای مریم یک امر غیربایوری می بود .

شاید هم بعضی ها ما را مسخره بکنند و از ما بپرسند : آیا شما در خودتان عیسی را دارید؟ کو کجاست آن پسر خدا را به ما نشان دهید... شاید ما فقط با این گونه لفاظ مواجه نشویم بلکه شاید هم در برخی از اوقات در خودمان لغزشی پیدا کنیم و یا حتی در پاره ای از زمان بی ایمان بشویم. و یا شاید هم چون ما گاهی متوجه حضور پروردگار نمی شویم پس بنابراین ایمان داشتن به او را کاری غیرممکن برای خودمان تصور می کنیم. مادر عیسی هم حتماً بایستی چنین احساسی را درک کرده باشد زیرا او همانند ما فقط یک انسان بود. بخاطر همین او برای تسلی پیدا کردن و قوت قلب گرفتن با عجله به جستجوی الیزابت بود. مریم در آن موقعیت بایستی از شخصی یک اطمینان خاطر از وضعیت اش بدست می آورد. بنابراین در همان لحظه اول دیدار او با الیزابت ، روح القدس وارد الیزابت شده و با صدایی بلند می گوید:

" خداوند تو را بیشتر از همه زنان دیگر مورد لطف خود قرار داده است و فرزندت باعث برکات تمام انسان ها خواهد بود و چه افتخار بزرگی است که مادر پروردگارم به دیدن من بیاید"

الیزابت ، در زمان خوش آمد گویی از مریم ، ایمان استوار او را هم تحسین می نماید. چراکه با تقوی بودن مریم خود یک الگوی خوبی برای ما می باشد. این ایمان با ارزش او نکاتی را به ما اشاره می کند که چگونه خدای بزرگ و توانا به مریم می گوید: " من تو را از مدت ها قبل زیر نظر داشتم و برای همین تو را انتخاب نمودم ". مریم هم بلافاصله با صدایی بلند شروع به ستایش و فریاد کردن می کند: " خدا در من یک معجزه ای انجام داد و او مرا مورد لطف خودش قرار داد... ". ما مسیحیان می توانیم این سخنان مریم را با ستایش کردن ، سراییدن و دعا کردن دوباره اینگونه ابراز بداریم: " خداوند من را مورد لطف و عنایت خودش قرار داده است و این موهبت امروز هم شامل حال من می شود. او با من صحبت می کند و دوست دارد تا همیشه در کنار من باقی بماند. او زندگی مرا در دست های خودش می گیرد و مرا به سرمنزلگاه موعود می برد. و ما هم در برابر این همه خوشبختی و بخشندگی او فقط می توانیم با دعاها و سرودهایی در وصف او اینطور بسراییم: " ای خدا تو سرور و بزرگتر از همه چیز هستی . "

مریم هم در آن زمان قصد داشت فقط یک چیز را به همه نشان دهد و آن هم بزرگی خداوند بود. در حالتی که مریم عیسی را در شکم خود داشت به عنوان کوچکترین خدمتگذار خداوند بشمار می رفت حتی وقتی که خدا عظمت و بزرگی خودش را در رحم او از خود دور می کند باز هم او میل دارد که کوچکترین کنیز پروردگار باقی بماند.

همچنین در این مرحله ما می توانیم به مدرسه ایمان مریم برویم و بدین ترتیب مریم یاد بگیریم. این حبله و افتخار است که ما فکر می کنیم که ما می خواهیم با پرہیزکاری مان، با ایمان قوی مان، با ذهن و سایر ابزارهایمان، به خدا برسیم. هیچ چیز بهتر از مردی نبودند که عمداً به دنبال کلید خود در جای اشتباه بود. خداوند ما ، همیشه در جستجوی افراد متواضع می باشد انسان هایی که گرسنه و یا تشنه هستند و یا ادم هایی که در جامعه مورد توجه دیگران قرار نمی گیرند. او دنبال بندگان است که خالی از امید هستند ولی چشم شان به دست های پروردگار دوخته شده است. وقتی که ما دست از درون بینی خود برداریم ، نیرو و تاثیر خدا بر ما بیشتر خواهد شد. ولی اگر ما با تکبرهای روزافزون خودمان به زندگی کردن ادامه دهیم بالاخره به یک نقطه ای خواهیم رسید که تمام بال و پر مان ریخته و در مقابل خالق خودمان زانو خواهیم زد .

خدا همیشه با فروتنان و متواضعان بوده و هست. به همین سبب من دوست دارم قدم در راه مریم بگذارم. خانومی که بدون هیچ اعتراض و وسوسه ای ، تکلیف مبارک خدا را می پذیرد و کسی که ایمان استوار اش را از خدا هدیه گرفته و همیشه یکی از کوچکترین خدمتگاران او می ماند.

ماری یک کمپیسیون شگفت انگیز از خدا گرفت . پس از انتصابش مریم به ذهنش تکیه نکرد، نه به قدرتمندترین جهان متکی نبود. اما فقط به خدا اعتقاد داشت. بسیاری از انسانها مشغول به جستجوی خدا هستند. برخی از آنها حدس زدند که ممکن است خدا را در فضای بیرون پیدا کنند. دیگران حدس زدند که از طریق افکار عالی فلسفی پیدا کنند. آنها همه اشتباه بودند آنها هیچ چیز بهتر از مردی نبودند که عمداً به دنبال کلید خود در جای اشتباه بود. خدا خودش مریم را انتخاب می کند یک دختر کوچک در مردم اسرائیل.

"جان من خداوند را می ستاید 47 و روح من در نجات دهنده من، خدا، شادی می کند، چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است."